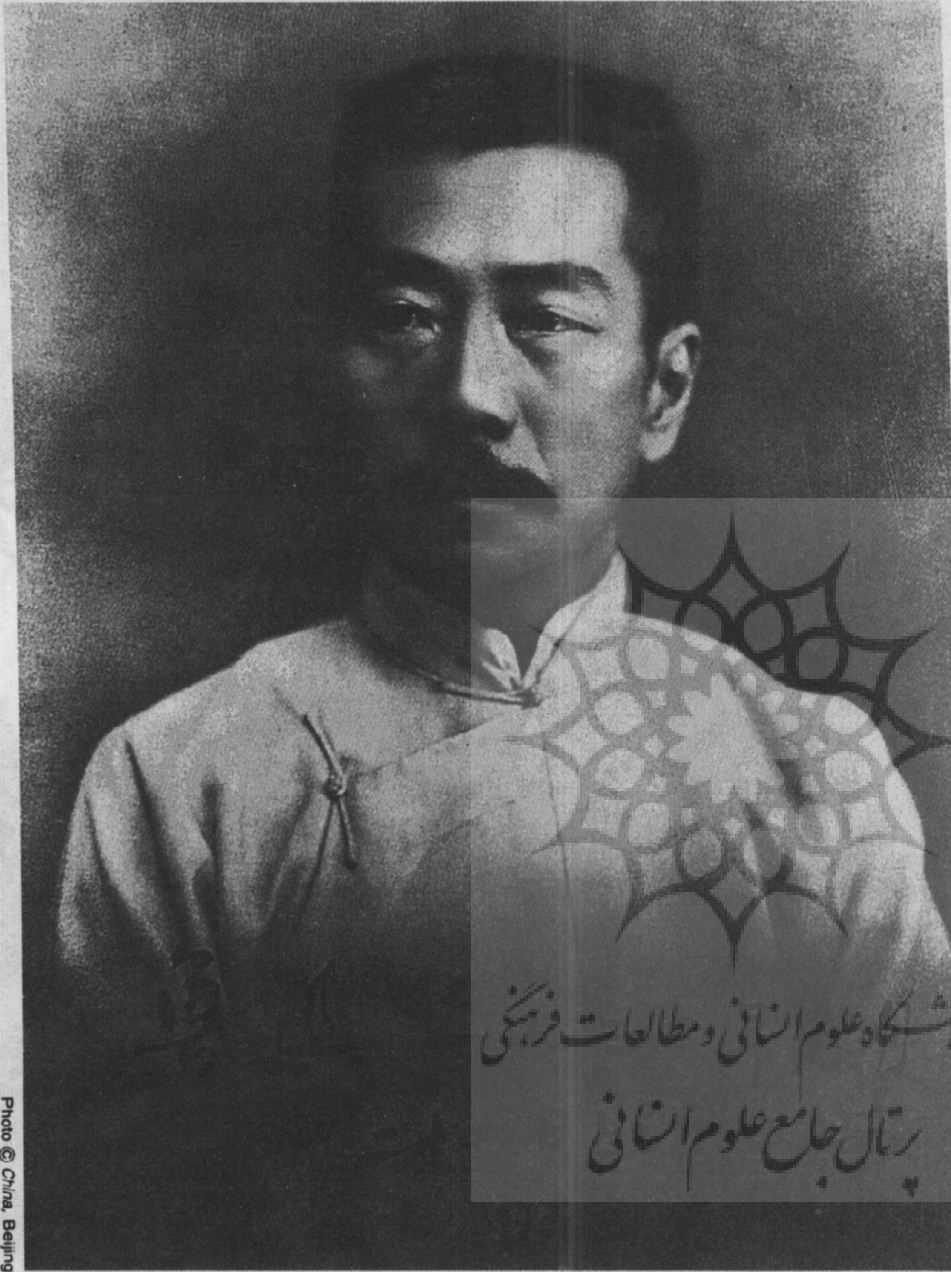


افکار شبانه، نوامبر ۱۹۲۶

نوشته لو خون



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

Photo © China, Beijing

لو خون در پنجاه سالگی

دانشجویی آمده بود تا یکی از کتابهایم را بخرد. سگه‌ای سرکشیده از جیب در دستم نهاد. هنوز از گرمای تنش گرم. این گرما در دلم نقش بسته است، چنان که از آن پس، هر زمان که قلم برمی‌گیرم می‌ترسم که مبادا مردمی چون او را زهر دهم. پیش از نوشتن هر واژه سخت به تردیدم. باز بسیار می‌ترسم که زمانی برسد که آسوده از این دودلیها بتوانم سخن گفت. اما به خاطر می‌گذرد که برای پاسخ گفتن به انتظار جوانان، باید همه این دودلیها را به دور افکند. اما تا این لحظه هنوز مصمم نشده‌ام.

این همه آن است که امروز می‌خواستم در میان نهم. شاید به پاس بیربایی، در قبول خاطر آید. ■

دسامبر ۱۹۸۲

خوانندگانی که محبوب می‌شمارندم بسا چنین می‌گویند که: من بیان حقیقت می‌کنم. این ارجی است پیش نهاده و پیش فرستاده فضل آنان. بیگمان چنین است که، به هیچ روی، آنگه فریب جهانیان را نکرده‌ام، اما پیش از آنچه در ضمیر خویش داشته‌ام نیز ننوشته‌ام. تنها پاره‌ای اندک از آنچه را که هست و صف می‌کنم، همان که در نوشته‌ام می‌گذرد، بی‌کم و کاست. این حقیقتی است که، بسا هنگام، به کاوش در وجود دیگران می‌پردازم، اما این «دیگران» شخص منند که به شیوه سنگدلانه‌ای می‌کاوشان.

آنگاه که گوشه کوچکی از پرده را پس می‌زنم، دل‌های زودرنج پریشانم را می‌آزمایند. چه بازتابی، آنگاه که بی‌پرده خود را می‌نمایانم، سراپا استخوان و گوشت! گاهگاه اندیشه‌ام چاره‌ای کارآمد می‌جوید تا مرا از «جماعت» دور کند - بدین سان که می‌گوید: ایان، خود همینان، مرا رها نخواهند کرد؛ «ماران و نابهنجاران دلاشوب» خواهند شد که خود را یاران من، یاران راستین من، بنمایانند. اگر تنها به راه خویش روم، گناهی نکرده‌ام، زیرا که با اینان رفتم، بیگمان، به نابودی خواهد انجامید. اما همچنان در کار تنها رفتن بازمی‌مانم، زیرا که هنوز یارا ندارم و هنوز می‌خواهم در میان همین جمع زیستن را بی‌گیرم.

بُرهان کوچک دیگر که بارها تکرارش کرده‌ام این است که خوش دارم تا دیرزمانی که بتوانم، پریشانی بی‌تردید خویش را نزد «جماعت» به مراقبه بگذارم. در این فضا، به تعمد، پاره‌هایی از عشق را فراخویش می‌گمارم و خود زیر نگاه جمع و در جهان ایشان، نیم جان برجای می‌مانم تا خستگی فراگیردم و از پوسته این عشق به درآیم.

رهنمون دیگر کسان شدنم چندان دشوار است که راهت‌های خود باشم، چه من خود نمی‌دانم کدام راه را بی‌گیرم.

بیگمان به «اوستادان» و «راهبران» چین نیز امیدی نیست، که من از ایشان نیستم و باورشان نمی‌دارم. تنها گریزگاه آخرین که می‌شناسم گور است، چیزی که همه کس می‌شناسدش، و برای شناختش نیازی به راهبر نیست. مشکل آن است که برای رسیدن به آن، راهها بسیار است، و من تا امروز در انتخاب یکی از آنها در تردیدم. با این همه هنوز در جست و جوی آنم. اما به هنگام این جست و جو، سخت بیمناکم که مبادا از بخت بد، میوه هنوز نارس من ستایندگان مرا زهر دهد، و حال آنکه نکوهندگان من مثلاً «جلالت‌آبان» و «راست‌اندیشان» چندان بپایند که فرتوت و کهنسال شوند. از این روست که به ناچار به شیوه‌ای سر بسته و با اندیشه‌ای شکسته سخن می‌گویم.

برخی می‌پندارند که من بارگه‌اشیاری می‌نویسم و در آزادی سرشار، نرم نرمک فرو می‌چکم. در عمل، اما، به هیچ روی چنین نیست: من با تردید بسیار خود کرده‌ام. از دیرباز، از آنجا که این تردیدها و رجعتها آغاز شد، دانسته‌ام که نه از خمیر مبارزانم و نه از خمیر پیشاهنگان. باز می‌گردم به سه یا چهار سال پیش.

این متن برگرفته از مؤخره کتاب گور La Tombe، نخستین مجموعه کامل آثار لو خون، نوشته در نوامبر ۱۹۲۶ است. لو خون در این هنگام تازه پکن را ترک گفته بود. در پکن آزادی تعلیم او در دانشکده خیامن، واقع در آسوی، مورد تهدید قرار گرفته بود. کتاب گور زیر نظر میشل لوا و دفتر تحقیقات جمهوری خلق چین درباره لو خون ترجمه شده است. این ترجمه که در ۱۹۸۱ توسط آگرویل به چاپ رسید بخشی از «مجموعه آثار ممتاز یونسکو» را تشکیل می‌دهد. ترجمه به فرانسه، یونسکو ۱۹۸۱

۱. لغت به لغت: «خیانو، ماران و ارواح مردگان» است. خیائو (Xiao) پرنده‌ای اساطیری و زشت و نفرت‌انگیز است، زیرا مادر خود را می‌خورد.

لو خون Lu Xun (۱۸۸۱ - ۱۹۳۶) با نام حقیقی ژو شونون Zh Shuren، یکی از برجسته‌ترین نویسندگان ادبیات چینی است که به واسطه آثار متعددی از قصه و شعر و مقاله، در زمان خود نفوذ قابل ملاحظه‌ای داشت. از آثارش روایات قدیمی به شیوه‌ای (گالیار / یونسکو، ۱۹۵۹)، آثار منتخب (۱۹۷۶)، و یک چنین مبارز (۱۹۸۲) به فرانسه و پاره‌ای دیگر به انگلیسی عرضه شده است.